

به نام خالق هستی بخش که هر چه داریم از اوست.

در اجرای طرح اول خود با نام از البرز تا خلیج همیشه فارس (در خرداد ماه ۱۳۹۱) که به حمایت از قله با شکوه دماوند در بالا دست ترین بخش شمال سرزمینمان و نیز آبهای زیبای نیلگون خلیج فارس که در جنوب ایران قرار دارد به لطف خداوند با رکاب زدن پیوندی برقرار گردید تا شاید توجه همگان به این دوره‌های گران بها بیش از پیش توجه گردیده و فرهنگ شناخت آن تقویت گردد. از این رو در طرح دوم با در نظر گرفتن ارزشهای سرزمینمان و حمایت از این میراث‌های گران سنگ بر آن شدم تا بار دیگر بر این سرزمین ارج نهاده شود، که این امر از شرق ایران (پایتخت معنوی) مشهد مقدس در سوم فروردین ۱۳۹۲ انجام گردید. امید آنکه فرهنگ این دست موارد روز به روز به لطف و حمایت ریاست محترم فدراسیون دوچرخه سواری و سایر مسئولان بالا رفته و شاهد پیشرفت این حرکت‌های زنده مردمی باشیم.

گزارش برنامه اجرای طرح دوم: (از مشهد مقدس تا خلیج همیشه فارس)

تاریخ اجراء:

زمان و تاریخ اجراء: ۹۲/۰۱/۰۳ الی ۹۲/۰۱/۱۴

معرفی:

اینجانب: ایرج روغنچی

متولد: تهران ۱۳۴۳/۰۹/۱۱

متاهل: و دارای ۲ فرزند

ساکن استان: البرز

رشته ورزشی: کوهنوردی و نیز فعال در این رشته ورزشی و نیز سایر رشته های مرتبط.

مربی و مدرس میانی کوهنوردی فدراسیون کوهنوردی جمهوری اسلامی ایران

صعود به تمامی قله ایران در فصول مختلف.

انجام فعالیت‌های رکاب زنی مرتبط با کوهستان از گذشته تا کنون.

عضو رسمی باشگاه کوهنوردی و اسکی دماوند.



علت انجام طرح:

پیشتر به جهت اهمیت موضوع طبیعت (کوهها - جنگلها - کویر و دریاها) که دست خوش بی توجهیها و ناملایمتی های بعضی از هموطنان قرار گرفته و با ریختن زباله و کند و کاو جنگل و اراضی و غیره زخمدار است همچون قله رفیع دماوند که محل دفن زباله ها گردیده و یا اینکه متاسفانه به همین دلایل همچون ژئوپارک قشم از سازمان جهانی یونسکو کارت قرمز را دریافت داشته ایم، و نیز هزاران دست از این موارد دیگر، به نوبه ای خود ضروری دانستم تا این امر را به هر شکال ممکن در قالب ترویج فرهنگ و نیز شناخت این دست موضوعات در حد توان خود جاری و ساری سازم. باشد با حس انسان دوستی مسئولان محترم و دیگر عزیزان با فرهنگی سالم و با حمایت از طبیعت زنده ارتقاء یافته و شاهد سرزمینی قابل معرفی به جهانیان را دارا باشیم.

روز شمار رکاب زنی:

پس از اجرایی موفقیت آمیز طرح اول (از البرز تا خلیج همیشه فارس) به حمایت از این امر با توجه به اوامر محترم مقام معظم رهبری در پیامشان در سال ۱۳۹۰ در خصوص حمایت و زنده نگاه داشتن نام خلیج فارس و به جهت حمایت از این موضوع، بار دیگر تصمیم به اجرایی این مهم با داشتن بار معنوی با طرح از مشهد مقدس (پایتخت معنوی ایران زمین) تا خلیج همیشه فارس، با شعار (بیایم ارزشهای سرزمینمان را ارج نهیم) را نمودم. بنابر این در ۶ ماه گذشته یعنی ۳ ماه پس از اجرایی طرح اول خود اندیشه و توانم را بر این امر قرار داده تا پس از پشت سر گذاردن مشکلات فراوان بدون حمایت و با کمترین چشم داشت مالی این مهم نهایی شده و اجرایی آن در فروردین ماه ۱۳۹۲ محقق گردید.

پیش از رکاب زدن:

پس از پشت سر گذاردن تمامی مراحل ستادی و دیگر پیش نیازهای آن مقرر گردید بر اساس برنامه زمانبندی خود در روز جمعه مورخ ۹۲/۰۱/۰۲ به مقصد مشهد به همراه خانواده با قطار در ساعت ۰۷:۳۰ صبح حرکت کرده تا در شامگاه در شهر مشهد باشیم. پس رسیدن و ترک قطار و راه آهن مشهد نظر به هماهنگی های از پیش انجام شده که با هیئت دوچرخه سواری مشهد انجام گردیده بود به لطف آن عزیزان در مکانی مناسب شب را به صبح رساندیم و مورد لطف و نگاه پر محبت این مسئولان محترم قرار گرفتیم. جا دارد در اینجا به جهت تلاشهای بی وقفه حمایتهای در خور توجه که در این راستا خرج نمودند تقدیر و قدردانی به عمل آید. لذا به نوبه ای خویش از آقای با روح رئیس هیئت دوچرخه سواری مشهد و نیز جناب آقای رودی مسئول محترم سایکل توریست و همچنین جناب آقای جاودانی دبیر محترم آن هیئت از طرف خود و خانواده ام نهایت تشکر را به عمل آورم. امید اینکه همواره در کارشان موفق و تندرست بوده و پاداش کارهای خداپسندانیشان را از حق تعالی دریافت دارند.





شنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۰۳:

پس از برخاستن از خواب در شب بیادماندنی و زیارت از حرم به اتفاق خانواده ، به راه آهن مراجعه نموده تا دوچرخه و لوازمات شخصی خود از انبار توشه مشهد تحویل نمایم. پس از مونتاژ این امر مجدداً با دوچرخه تا جوار حرم رکاب زده و پس از ملاقات مجدد با خانواده به صرف ناهار پرداخته

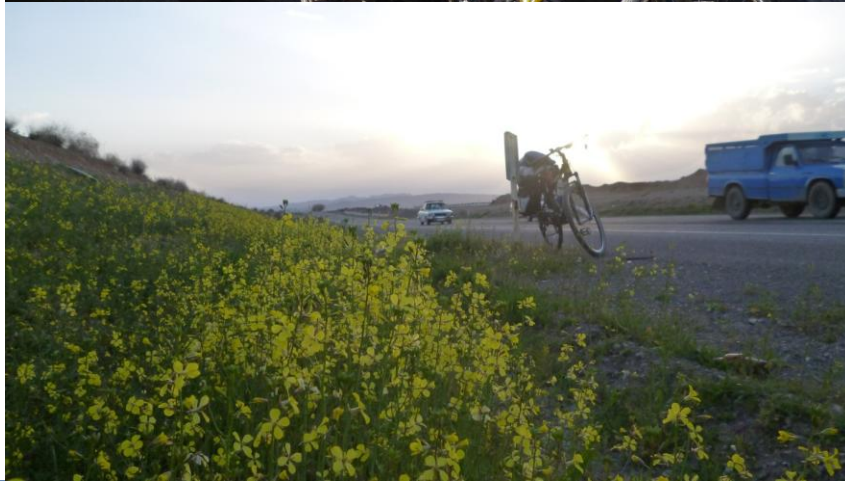
و در ساعت ۱۲:۳۰ از خانواده خداحافظی نموده و رکاب زدن را به مقصد تربت حیدریه با توکل به خداوند آغاز نمودم. که هنوز از شهر خارج نکرده بودم که چرخ اینجانب دچار مشکلی گردید که این امر برنامه را حدود ۲۴ ساعت (در کل) به تعویق انداخته بطوری که حدود ساعت ۱۹:۰۰ به منطقه ای اسلام قلعه در ۵۰ کیلومتری مشهد رسیدم، و در آنجا نزد هموطنان عزیز اورژانس قرار گرفته و پس از معرفی و تریکات سال نو و نیز صرف شام و گپ و گفتگو و همچنین برقراری اولین ارتباط رادیوی (از شبکه سراسری جام جم) با این عزیزان، شب را به صبح رساندم.





به جهت ایجاد مشکل روز قبل و نیز جبران زمان از دست رفته صبح زود (ساعت ۰۵:۰۰) به حرکت خود ادامه داده و با گذر از مناطق رباط سفید - اسد آباد - رباط سنگ - در ساعت حدود ۱۳:۰۰ ظهر وارد شهر تربت حیدریه شدم و نظر به هماهنگی های قبلی با یکی از همکاران بسیار خوب خود (آقای مهندس طباطبایی) در میدان ترمینال آن شهر جنب پلیس راه با تعدادی از اقوام محترمشان که به استقبال اینجانب آمده بودند ملاقات داشتم و پس از دیداری گرم که موجبات بالا رفتن انگیزه درونیم گردیده بود به سمت منزلشان حرکت کرده و پس از داشتن افتخار آشنایی با خانواده محترم ایشان (پدر و مادر عزیز نامبرده) به صرف ناهار و استراحت مشغول شدیم، در ادامه با آن جمع صمیمی عصر هنگام در آن شهر به گردش و بازدید پرداختیم. شهری بسیار زیبا، با پخت نانهای محلی با طراوت و عطر آگین و نیز لبنیات بسیار سالم و مرغوب و از همه مهمتر با سوغات معروفش که بر جهانیان پوشیده نیست، زعفران بسیار مرغوب آن دیار آشنا گردیدیم. شب نیز با دست پخت فوق لعاده ای مادر مهربان و خونگرمشان پذیرایی شده و تا ساعاتی را به گپ و گفتگو پرداختیم. ضمن سپاس و قدردانی از این هموطنان ارجمند که موجبات خاطراتی به یاد ماندنی را شامل شده و باعث گردیدند مشکلات ابتدایی در شروع رکاب زدن (در شهر مشهد را) به دست فراموشی سپارم.





دوشنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۰۵:

صبح زود در ساعت ۰۵:۰۰ طبق برنامه از خواب برخاسته و پس از انجام مقدمات و خداحافظی از دوست و همکار گران سنگم به سمت مهنه و فیض آباد و پس از گرفتن چند عکس یادبود به سمت یونسی و نیز بجستان به رکاب زدن خود ادامه مسیر دادم. لازم به توضیح اینکه از تربت تا بجستان حدود ۱۳۵ کیلومتر بوده و از بجستان رسماً "کویر سخت و خشن لوت آغاز می گردد." به هنگام خروج از یونسی در



ادامه مسیر به سمت بجستان تقریباً" در دور دست بصورت یک خط موازی حاله ای از غبار که به غبارهای ۱۲۰ روزه منطقه ای معروفند به چشم می خورد که اعتراف می کنم باعث وحشت آدمی با دوچرخه و تنها در آن کویر پر طول و عرض می گردد. پس از رکاب زدنهای فراوان و گذر از غبار و باد و نیز گذر از ورودی شهر بجستان به منطقه ای که دارای مسجد و پمپ بنزین و چندین مغازه که جهت خرید مسافرین گزری وجود دارد و در ۲ طرفه جاده نیز به چشم می خورد درست در ساعت ۱۳:۴۵ رسیده و پس از دقایقی استراحت و صرف ناهار در ساعت ۱۴:۴۵ به سمت منطقه ای آهنگ



حدود ۲۰ کیلومتری رکاب زدن خود ادامه دادم. متأسفانه در این منطقه جاده بسیار باریک (به طول حدود ۴۰ کیلومتر) بوده و در دست ساختمان قرار داشت. به هر روی پس از آن مجدد به سمت شهر پر درخت و سرسبز فردوس حدود ۵۰ کیلومتری آهنگ ادامه مسیر داده تا تقریباً در شامگاه و گرگ و میشی هوا یعنی حدود ۱۹:۳۰ به آن شهر رسیده که مورد استقبال عزیزانی از هلال احمر (که در ورودی شهر مستقر بودند) قرار گرفته که با انداختن چند عکس یادبود به سمت مرکز شهر ادامه مسیر داده تا به ساختمان مرکزی هلال احمر رسیدم و پس از اخذ مجوز توانستم کمپ خود را در گوشه ای از حیاط آن مرکز بر پا نمایم. پس از استراحت و صرف شام و صحبت با دوستان مستقر در آن پایگاه و گرفتن چند عکس یادبود تا صبح روز بعد به استراحت پرداختم.



سه شنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۰۶:

طبق برنامه پس از برخاستن از خواب (در ساعت ۰۵:۰۰) صبح و صرف صبحانه و جمع نمودن وسایل در ساعت ۰۵:۴۵ به سمت ۲ راهی بشرویه حدود ۶۰ کیلومتری ادامه مسیر را با نام خالق هستی آغاز نمودم.



پس ساعتی رکاب زدن در کویر و گذر اتومبیل‌های نوروزی که احساساتشان را با بوقهای مکرر به نمایش می‌گذارند، در حدود ۰۸:۵۰ به ۲ راهی مذکور رسیده که برادران زحمتکش پاسگاه و نیز پلیس راه و همچنین هلال احمر در آنجا مستقر بودند.





در آن حوالی نیز آب انباری زیبا خود نمایی می کرد که با گرفتن عکس یادبود و سپس اندکی استراحت رکاب زنی را به مقصد دیهوک با فاصله حدود ۱۲۰ کیلومتری ادامه دادم. در تمامی طول مسیر مسافری نروزی در اطراف حضور داشته و هرز گاهی بنده را به نوشیدن چای دعوت می نمودند



و یا اینکه با تعجب با چشمانشان بدرقه، اما با گذر از این موضوع متاسفانه زباله های موجود به جا مانده از مسافری نروزی بسیار آزار دهنده بود. به هر روی پس از ساعتها رکاب زدن از دور دست دکل های برق و تلفن و بیسیم خود نمای کرده و گواه بر آن بود که آبادی در پیش روست. نظر به خرابی جاده و ۲ طرفه بودن آن در ساعت ۱۳:۴۰ به منطقه دیهوک که چند خیابان کوچک و چند مغازه بیشتر نبود رسیده و در حاشیه جاده رستوران کوچکی بود که دیزی سنگی به مسافری نروزی ارائه می نمود توقف کرده و تا ساعت ۱۴:۳۰ به استراحت و صرف آبگوشت بسیار لذیذ پرداختم.





لازم به ذکر اینکه مالک آن رستوران لطف بسیار زیادی را به همراه پسرانشان به بنده داشتند که جا دارد از آنان تشکر و قدردانی شود. پس از تشکر و خداحافظی از آن خانواده محترم و گرفتن چند عکس یادبود در ساعت ۱۴:۵۰ به سمت عرب آباد و زنوگان در ۴۵ کیلومتری دیهوک ادامه مسیر دادم.



به محض خروج از دیهوک شاهد پاسگاهی خواهیم بود که اینجانب به نزد آنها رفته و پس تیریک سال نو به آن عزیزان زحمتکش در حدود ساعت ۱۷:۰۰ به زنوگان رسیدم.

لازم به توضیح اینکه این منطقه با وجود درختان تنومند نخل در طرفین به زیبایی این روستای گذری که محل استراحت و یا گرفتن آب جوش و غیره برای رانندگان سخت کوش و تلاش مند کامیون و دیگر ماشینهای سنگین است که به شکلی ایده ال جلوه ای خاص را به این روستا بخشیده است. در کنار مغازه



ای با فروشنده جوانی به نام امیر آشنا شده که به صرف چای دعوت شدم و دقایقی را با ایشان و دیگر کنجکاوان (مسافرین عبوری) به توضیح و صحبت پرداختم که در این میان عزیزان کنجکاو را معطوف به توجه بیشتر به فرهنگ بوی در حال فراموشی و نیز اهمیت دادن آن طبیعت ناب سرزمینمان آشنا می ساختم. پس از گپ و گفتگو با گذشت دقایقی ارزش زمان را حفظ کرده و پس از خداحافظی به مقصد نایبند در ۹۰ کیلومتری زنگان رکاب زنی را ادامه دادم.



در فواصلی به استراحتهای کوتاه و نیز قبل از تاریک شدن هوا به برقراری روشنای تعبیه شده بر روی دوچرخه اقدام نمودم.



حدود ۱۱:۰۰ شب به نایبند رسیده که در همان زمان ارتباط اینجانب با رادیو ورزش برقرار و پس از صحبت با مجری محترم که حقیقتاً جا دارد از این عزیزان قدردانی گردد، (چرا که در تنهایی هایم حقیقتاً دلگرمی بسیار خوبی بودند) موقعیت و هدف از اجرای برنامه خود را بازگو نمودم. لازم به توضیح اینکه شب کویر بسیار زیباست و بنده به هیچ روی و با هیچ ادبیاتی قادر به بازگو نمودنش نیستم. در هر حال پس اندکی استراحت و نوشیدن مایعات لازمه به جهت سرد نشدن بدن و قرار نگرفتن در سوز و سرمای کویر رکاب زدن را تا منطقه ای دیگ رستم در حدود ۳۵ کیلومتری نایبند ادامه داده و ۲ ساعتی را در کنار مغازه ای بسته در کیسه خواب خود به استراحت پرداختم.



این منطقه قلب کویر لوت است که به عنوان داغترین منطقه ای دنیا از آن یاد می شود و در این منطقه که متأسفانه تنهای و نیز رکاب زدن در شب، بنده را از زیباییهایش خصوصاً آبگرم دیگ رستم محروم نمود.

چهارشنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۰۷:

حدود ساعت ۰۳:۳۰ صبح با توجه به خستگی از رکاب زدنهای طولانی که خوشبختانه اندک استراحت بسیار مفید واقع گردیده بود، همچنان توانایی ادامه مسیر را داشته و پس از صرف مقدار چهار مغز تصمیم به ادامه حرکت و رکاب زنی را نمودم، چرا که ۱۵۰ کیلومتر دیگر جهت اتمام کویر، یعنی تا آخرین مرحله خروج از کویر که شهر راور می باشد را در پیش روی خود داشتم. با کمی نرمش و صرف مواد مغزی و جمع نمودن وسایل خود با توکل به خداوند و نیز استفاده از روشنایی ماه و خلوتی جاده و نیز شیب مناسب، رکاب زدن را آغاز نموده تا به منطقه ای به نام دربند رسیدم. در این منطقه انبوه کامیون داران به دلیل استقرار پمپ بنزین و پاسگاه به چشم می خورد، که این امر باعث خرسندی است چرا که تا پایان کویر راه زیادی باقی نمانده است. در این منطقه با توفقی کوتاه و نوشیدن چای ادامه رکاب زدن را آغاز نمودم. از این مکان تا آخرین شهر کویری حدود ۵۰ کیلومتر فاصله داشتم که این نیز به سلامتی به اتمام رسید و تقریباً در ساعت ۱۳:۳۰ به شهر راور با کوله باری غبار گرفته و صورتی سوخته رسیدم.

تا ساعت ۱۴:۳۰ به صرف ناهار و استراحت در این شهر توقف داشته که بعد از گرفتن چند عکس، تصمیم گرفتم تا از روشنای هوا استفاده کنم، بنابراین این تا پلیس راه رکاب زده و در آنجا با برادران پلیس راه به صرف چای دعوت و پس از مهر نمودن برگه تردد مسیر را به قصد منطقه هروز (کوهسار) ترک نموده و تا ساعت ۱۹:۳۰ رکاب زدن را ادامه دادم.



این منطقه جزء استان کرمان بوده و از مناطق بسیار سرد و مرتفع استان کرمان است که تماماً اطراف آن را کوه های بلند و رفیع با گردنه های فراوان (همچون گردنه خراسانی) پوشانده است. در منطقه ای کوهسار که استقرار هلال احمر و پاسگاه و مسجد به چشم می خورد محلی بسیار مناسب و امن را ایجاد نموده که همین امر پذیرایی مسافرین نوروزی گردیده بود. پس از رسیدن و ملاقات با چند سرباز و مسافرین نوروزی و تبریکات سال جدید و معرفی خود با اجازه خادم محترم در کنار مسجد چادر خود را بر پا داشته و با شستشویی دست و صورت خود که آبهای آن منطقه از ذوب برفهای کوه های مرتفع آن منطقه است، خستگی و غبار را کلاً از بنده زدود و پس از مهیا نمودن نیمرو و صرف آن در کیسه خواب به استراحت پرداختم، تا به دلیل خستگی و سرمای محیط دچار سرما زدگی نگردم. اگرچه بخواب نرفتم اما باعث فرح بخشی و سرحالی بنده گردید. پس از گذشت ۱ ساعت و هم صحبتی با بعضی از هموطنان، مجدداً جهت صرف شام تدارک لازم را با پختن برنج و تن ماهی (جایتان خالی و سبز باد) را دیده و با گرسنگی غیر قابل توصیف به خوردن آن مشغول گشتم. حدود ساعت ۲۲:۳۰ عزیزان رادیو باری دیگر لطفشان مشمول اینجانب گردید و تا دقایقی را به توصیف از وضعیت راه و چگونی برنامه ارائه دادم. اما به دلیل نزدیک شدن به شهر زیبای کرمان (با کوه های مرتفع و دره های عمیقش که حداقل برای ما کوهنوردان جاذبه های فراوانی را دارد) حدود ۶۵ کیلومتری بیشتر فاصله نداشتیم، از این رو جهت استراحت نمودن کامل و بهره بردن از خواب که به شدت به آن نیازمند بودم و همچنین به دلیل در دست داشتن زمان و حداقل جلو بودن از برنامه تصمیم گرفتم تا ساعت ۰۷:۰۰ صبح با خیالی راحت و آسوده استراحت نمایم.





پنج شنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۰۸:

پس از برخاستن و صرف صبحانه و سر زندگی و استراحت کامل و خداحافظی از خادم مهربان و سربازان عزیز که برایم قوت قلبی بودند در ساعت ۰۸:۰۰ صبح به مقصد کرمان رکاب زده که پیشتر اشاره داشتم که این مناطق کلا" دارای گردنه های سخت و پر فراز و نشیبی است.



به هر روی پس از گذر از چند روستا از جمله چتررود





در ساعت ۱۳:۴۰ به کرمان رسیدیم که مورد لطف خانواده ای خود و نیز اقوامشان و همچنین تنی چند از دوستان کوهنورد و دوچرخه سوار در ابتدای شهر قرار گرفتیم. از آن به بعد به دلیل جبران شدن زمانهای از دست رفته تصمیم به ماندن در کنار خانواده و در شهر کرمان را تا صبح روز حرکت یعنی شنبه ۹۲/۰۱/۱۰ داشتیم. که این امر باعث گردید در کنار رکاب زنان و نیز سنگ نوردان توانمند این شهر از جمله دوست عزیزم آقای حسین ابراهیمی قرار گرفته تا به اتفاق از مناطق کار بر روی دیواره نیز بازدید را داشته باشیم که بدینوسیله جا دارد از این عزیزان کمال سپاس و تشکر را بعمل آورم.



جمعه مورخ: ۹۲/۰۹،۰۱:

استراحت و ماندن در کنار خانواده که روز حرکت از مشهد آنان نیز با اتوبوس به مقصد کرمان حرکت نمودند. و این امر پیش از سال جدید اجراء و برنامه ریزی شده بود.

شنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۱۰:

با خداحافظی از خانواده و بستگان محترمشان که زحمات زیادی را متقبل شدند در ساعت ۰۶:۰۰ صبح به قصد خروج از شهر زیبا و کوهستانی کرمان رکاب زدن را آغاز نموده و با گرفتن چند عکس یادبود

مسیر را با طی نمودن ۳۰ کیلومتر به مقصد شهرستان جویبار با قله ای زیبای بالای ۴۱۳۵ متر ارتفاع در ساعت ۰۷:۳۰ صبح رسیدیم. (این قله در ۴۳ کیلومتری جنوب شرقی شهر کرمان واقع شده است. برفهای این کوه در تابستانه نیر ذوب نمی شوند و بر زیبای خود می افزاید. گیاهان دارویی این کوهستان عبارتند از: آلاله - آویشن - مرزن جوش و از همه مهمتر زیره سیاه که شهره آفاق است وجود دارد. این کوه به دلیل سستیغ ها و دیواره های زیبای آن و نیز چشم اندازهای دیدنی و یخچالها به آلپ ایران حداقل در آن منطقه معروف است).



در ادامه به روستای سرخ کان رسیده و با دیدن بچه های آن منطقه که در حال بازی فوتبال بودند به میان آنها رفته و عکس یادگاری را ثبت نمودم.



با ثبت چند تصویر با گذر از منطقه ای بهرامجرد در ۵۰ کیلومتری جویبار و نیز بخش نگار با فاصله ۲۰ کیلومتری از بهرامجرد وارد منطقه ای گردنه خیز و سخت سنگ صیاد شدم. در بالاترین بخش این منطقه کوه های مرتفع و زیبایی لاله زار به شکلی غیر قابل توصیف خودنمایی می کنند. ضمن اینکه از همین مسیر با داشتن تابلو و جاده انحرافی می توان وارد این مکان زیبا شد. پس از حدود طی نمودن ۲۵ کیلومتر گردنه های سخت در ساعت ۱۷:۳۰ به منطقه یا روستای سرد سیر قلعه عسگر رسیده و در نزدیک به حاشیه جاده این روستا اورژانی مستقر بود، توقف نموده و با کسب اجازه در مجاورتشان با بر پای کمپ خود شب را به صبح رساندم.





یکشنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۱۱:

صبح روز یکشنبه در ساعت ۰۶:۰۰ صبح طبق روال و برنامه رکاب زدن را آغاز و به سمت شهرستان بافت، با گذر از منطقه ای بزنجان در حدود ۴۰ کیلومتری قلعه عسگر مسیر را ادامه داده و در ساعت ۰۹:۴۰ به میدان اصلی شهرستان بافت رسیدم.



(این شهرستان در پناه کوه های شاه لاله زار و نیز سیاه کوه با وضعیت بسیار خوب آب و هوای منطقه ای خوش آب و هوا را گواهی می دهد.) در ابتدای این شهرستان به جهت قرار داشتن در ایام و تعطیلات نوروز توسط هلال احمر با هماهنگی شهرداریهای محترم در ورودی هر شهر از میهمانان استقبال به عمل می آمده و پاسخگوی مشکلات و راهنمایشان بودند. از این رو این مهم از بنده بی نصیب نبوده و در زمان توقف در این شهرستان زیبا در مجاورت چادر بر پا شده ای این عزیزان با استقبال گرمشان روبرو گردیدم. در ابتدای زمان ورودم با توجه به خوشرویشان و دعوت بنده به صرف چای و تبادل گفت و شنود و ارائه اهدافم مرتبط با ترویج ارزشهای سرزمینمان استقبالی گرمتر را ارائه داده و دست مریزاد و تیریکات صمیمانه را نثار بنده نمودند. در میان این گرانقدران فرد ارزشمندی که با معاونت محترم شهرداری ارتباط تلفنی را به عمل آورده بود بنده را به سمت مرکز شهرداری شهرستان بافت هدایت کرده تا با مسئولان عزیز دیداری را داشته باشم.



پس از ورود و استقبال گرمشان به اتاق شهردار محترم هدایت شده و با توجه، مثال زدنی شهردار محترم بافت جناب آقای دکتر شفیعی ارزشهای کارم را به معرض نمایش سایر مسئولین حاضر گذاردند. به پاس تلاشهای اینجانب ایشان بنده را تا ساعتها تحمل نموده و با پذیرای و نیز شیرینی های محلی بسیار لذیذ آن شهر و در نهایت با ارائه لوح تقدیر بسیار ارزشمند و ماندگار خاتمه یافت که مهربی بود بر تائید به حرکت و طرح اینجانب و ارزشهای آن. در ادامه پس از ارائه گزارش کارم از طرح اول و دوم و گرفتن عکسهای مختلف و خداحافظی گرم با این مهر پروران به اتفاق یکی از مسئولین به صرف ناهار دعوت شده که در آن میان هم با تنی چند از بانوان رکاب زن و کوهنوردان آن شهر دیداری داشته و تا ساعت ۱۵:۰۰ در خدمتشان بودم. پس از این اتفاق مهم و ارزشمند تمامی مسافتهای طی شده با همه ای خستگی هایش را از جانم بدر کرده بودند، به هر روی در ساعت ۱۵:۳۰ از این هموطنان خداحافظی نموده و خرسند از انجام حرکت به سمت روستای ده سرد حدود ۷۰ کیلومتری شهرستان بافت رکاب زده تا در ساعت ۱۹:۵۰ در گرگ و میشی هوا به این مکان رسیدم و شب را در میان هموطنان اورژانس مستقر در این منطقه به صبح رساندم. ذکر این نکته بسیار ضروری است که در ساعت ۲۲:۳۰ عزیزان رادیوی ارتباطی را با بنده بر قرار نمود که چون شبهای قبل به معرفی خود و هدف و نیز چگونگی وضعیت راه و غیره گذشت. مجدداً جای تشکر و قدردانی از تمامی این عزیزان الزامی است.



دوشنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۱۲:

صبح روز دوشنبه در ساعت ۰۶:۰۰ صبح پس از صرف صبحانه به مقصد اورزویه (شاه ماران) در ۳۵ کیلومتری ده سرد رکاب زده و در ساعت ۰۸:۰۰ صبح به میدان ورودی شهر رسیدم که چون دیگر شهرها هموطنانی از جمله هلال احمر و نیروی انتظامی پذیرایی میهمانان بودند. پس از دیدار با این عزیزان و گذشت دقایقی در ساعت ۰۸:۳۰ رکاب زدن را ادامه داده تا به منطقه ای بسیار زیبای (به نام سلطان آباد) که تماما در طرفین کشت و کار جو بوده و با رنگ سبز واقعی و با طراوت خود با زیبایی تمام منطقه را آذین کرده و عطری خوش تمام منطقه را پوشانده بود رسیدم، این امر تا ۲ راهی وکیل آباد به سمت حاجی آباد نیز ادامه دارد.



در میان این کشت و کار از مهمان نوازی مزرعه داران حاشیه جاده بی نصیب نمانده و دقایقی را با گپ و گفتگو به همراه صرف چای در خدمتشان قرار می گرفتم. در ادامه راه به منطقه ای رسیدم که به قلعه نو معروف است. این مکان به بقعه ای امامزاده سلطان پیر غیب شهرت دارد و بسیار مورد احترام اهالی محترم آن مناطق وسیع است.



این مکان در دل خود انبوهی از مسافرین نوروزی را در خود جای داده و نیز خیل افرادی که در صدد رفع مشکلات و یا دریافت حاجت اند روانه این مکان متبرکه می گردند به چشم می خورد. (نام وی محمد الا کبر مکنی به ابوالغیث و مشهور به پیر غیب است. او سیدی بسیار جلیل القدر و بزرگوار بوده و گویند در قیام سید محمد حسنی شرکت داشته و عاقبت در سال ۲۹۶ ه.ق به شهادت رسیده. مرجع: موسسه دائرالمعارف بقاع متبرکه). زمانی که به این مکان معنوی رسیدم با انبوه جمعیت مواجه شدم که همچون دیگرشهرها مسبب کنجکاویشان بودم. پس از گفتگو با پلیس مستقر در آن مکان و توضیحات لازم امکان استفاده از اتاقی برایم فراهم گشت تا به استراحت پردازم ، که در این میان نیز از الطاف خادمین و مسئولین آن مکان معنوی بی نصیب نبوده و نیز با این عزیزان ملاقات و گفتگوی نیز داشتم که با گرفتن چند عکس خاطرات را زنده و جاودانه نگه دارم.



پس از خداحافظی در ساعت ۱۴ به سمت وکیل آباد در ۱۵ کیلومتری مکان قبلی رسیدم که این منطقه به تعبیر بنده به شمال کوچک ایران زمین محسوب می گردد و سراسر منطقه با عطر درختان پرتقال و لیمو شیرین خصوصا" عطر شکوفه های با طراوت نارنج اجین شده است.



وکیل آباد در دل خود بیش از ۱۲ نوع مرکبات را پرورش می دهد. این مرکبات عبارتند از: پرتقال و اشیکنتی بسیار آب دار و بزرگ - پرتقال محلی - والون سیاه - نارنگی - گریفروت - لیمو شیرین - لیمو لسمون - نارنج - لیمو ترش و بوتانی (که استفاده آن جهت بهبودی بیماری سرماخوردگی است و بسیار هم مفید است و نیز پرتقال تو سرخ). در اطراف جاده همچون جاده های شمال محلیان و روستائیان بی ادعا و صادق اقدام به فروش این محصولات می نمایند که بنده نیز در کنار یکی از فروشندگان توقف و پذیرای شدم.

(به حق جای هر خواننده ای سبز باد) خداوند عمر این کشاورزان را با عزت و برکت زمین شان را روز افزون دارد. در ادامه اگرچه دل کندن و ترک این محل بسیار سخت بود، اما با خداحافظی از این هموطنان مخلص به ۲ راهی اشاره شده رسیده و به سمت چپ رکاب زدن را ادامه دادم.



در طول مسیر به دلیل کوهستانی بودن منطقه و وجود جاذبه های زیبا و بسیار منحصر بفرد طبیعت روح پرور و دل باز، پذیرایی میهمانان نوروزی بوده تا ساعاتی را به استراحت پردازند. در یکی از همین مکانها که توقف کرده بودم تا آبی بنوشم، زوجی سوار بر موتور به بنده نزدیک شده و پس از ارادت و گفتگو و خسته نباشید به معرفی خود پرداختند.



پس از ثبت لحظات به یادماندنی قول حضور در جمع خانوادگی خود را از بنده دریافت نمودند. رکاب زدن ادامه داشته تا اینکه در ساعت ۱۵:۱۸ به شهر کوهستانی و دل انگیز حاجی آباد رسیدم و در کنار مسجد جامع مشغول گرفتن عکس بودم که این عزیزان به همراه خانواده (پدر و مادر) کنار بنده حضور یافته و با اصرار و میهمان نوازیشان بنده را به منزلشان هدایت نمودند. از آن پس دیگر در خانه شان جای سوزن انداختن نبود و به واسطه دیدار و تبریکات نوروزی به این خانواده خون گرم ملحق شدند. شام بسیار ارزشمندی را تدارک دیده و اینجانب را شرمنده خود نمودند. در ساعت ۱۰:۳۰ در خدمت عزیزان رادیو بودم که همچون دیگر شبها به اجمال به اهداف و موقعیت خود پرداختم. پس از تشکر فراوان از این خانواده محترم به بستر خواب رفته تا صبح به لطف خدا همچون روزهای قبل به ادامه مسیر پردازم.



سه شنبه مورخ: ۹۲/۰۱/۱۳:



صبح سه شنبه پس از برخاستن و خداحافظی مجدد از آن خانواده محترم (پدر - مادر و دامادشان) ساعت ۰۶:۱۰ از منزل خارج و به سمت خروجی شهرستان حاجی آباد - بندرعباس ادامه مسیر دادم.

پس از حدود ۴۰ کیلومتر رکاب زدن به پلیس راه منطقه رسیده که پس از ثبت مدارک جاده ای مسیر را به سمت تنگ زاغ ادامه داده و بعد از گذر از تونل طولانی (۷۵۰ متر) به آن سوی تونل راه یافته و رکاب زدن خود را ادامه دادم.



لازم به توضیح اینکه سال قبل در اجرایی طرح اول خود تونل مذکور ۲ طرفه بود که هم اکنون به جهت ایجاد راه جدید برگشت، از تونلی دیگر امکان پذیر می باشد که این امر ترافیک و نهایتاً تردد و آلودگی داخل تونل را بسیار کاهش داده است. در ادامه که با کمی شیب همراه بود بعد از ۲۵ کیلومتر فاصله یافتن از تونل به روستایی قطب آباد رسیدم که پس از وارد شدن به این روستا به پاسگاه مربوطه مراجعه که با کسب اجازه تا ساعت ۱۴:۰۰ در این مکان به استراحت و صرف ناهار در کنار برادران سرباز پرداختم.



(سال گذشته نیز در همین مکان و در همین ساعات اشاره شده توفقی داشتم، که جا دارد از این عزیزان قدردانی شود.) پس از تشکر و ثبت تصاویر بیادماندنی رکاب زدن را به سمت منطقه آب شیرین (که سال گذشته در این مکان شب را به صبح رسانده بودم) و پس از آن به روستایی به نام گنو که دارای آب گرم طبیعی است، رسیده که این مکان به دلیل روز طبیعت (سیزده بدر) بقول معروف جای سوزن انداختن نبود با کلی تلاش جایی را یافته و پس از استقرار و اطمینان از دوچرخه و تجهیزات ام، تن و بدن خسته را به آبگرم زده و کمتر یک ساعت را در آبگرم به سر بردم. سپس با تهیه لوازمات شام و آماده نمودن و صرف آن بی هیچ چون و چرای تا ۰۶:۰۰ صبح بخواب رفتم.



چهارشنبه مورخ: ۱۴/۰۱/۹۲:

صبح روز چهارشنبه پس از جمع و جور نمودن تجهیزات و وسایل، آخرین مرحله رکاب زنی ام بود که می بایست ۵۰ کیلومتر باقیمانده را با توکل به ایزد منان رکاب زده تا به سلامت اجرای طرح دوم ام به پایان رسد. بعد از گذشت ۱۲ شبانه روز سخت و طاقت فرسا با اقلیم های متفاوت سرما و گرم و غبار و وزش باد و فراز و نشیبهای فراوان اما به یادماندنی با امیدی فراوان در ساعت ۰۸:۰۰ صبح وارد شهر بندرعباس (استان هرمزگان شدم) که در این زمان برای آخرین بار شبکه رادیو ورزش همراه و یاور شبانه روزم که در تنهایی هایم مدد رسانم بودند ارتباطی را برقرار نموده که با خونگرمی مجری محترم و نیز تبریکات ایشان قرار گرفتم، پس از آخرین توضیحات لازم از چگونگی اجراء برنامه باری دیگر مورد لطفشان قرار گرفته و آرزوی سلامتی را برای یکدیگر خواستار شدیم، جا دارد باری دیگر از تمامی این عزیزان چه با قلم و یا زبانم که جاری شده از قلبم می باشد صادقانه سپاس و قدردانیم را اعلام نمایم. پس ۱۵ دقیقه رکاب زدن به اولین میدان شهر به نام میدان لنج رسیده که از آن لحظه به بعد تا ساعت ۱۱:۳۰ در خدمت صدا و سیمای استان هرمزگان و دیگر عزیزان مطبوعاتی و عکاسان مربوطه بودم که این مهم در بخش دوم خود به ساحل زیبا و پر افتخار آبهای نیلگون سرزمینمان (خلیج همیشه فارس) منتهی گردید. پس از اتمام این مهم، در این راستا با تعدادی از دوستانم که از کرج به قشم رفته بودند تا دور جزیره قشم را رکاب بزنند برخورد کرده که پس از گذشت دقایقی که در کنار هم در آن ساحل زیبا بودیم، به قصد بارنامه نمودن دوچرخه و سایر تجهیزاتشان تا راه آهن آن شهر رکاب زده که من نیز تصمیم به بارنامه نمودن دوچرخه و دیگر وسایل شدم. توضیح اینکه از مشهد به هنگام دریافت تجهیزاتم از انبار توشه کارتن های خالی دوچرخه را به مقصد بندرعباس ارسال کرده بودم تا در اینجا بتوانم مجدداً نسبت به ارسال آنها به تهران اقدام نمایم. پس از بارنامه نمودن به اتفاق همین عزیزان، با دریافت بلیط که خوشبختانه برای اینجانب هم در واگن شماره ۹ جای خالی بود سوار شده و در ساعت ۱۳:۳۰ به مقصد تهران حرکت نمودیم.